

کوزه‌ها در جستجوی کوزه‌گر

ساخت‌شناسی داستانی خیام

حسین آتش‌پرور

آن کشف کرد و درباره‌اش صدها کلمه نوشت. در سرتاسر آن، نمونه‌های عالی از واقعیت‌پنداری، جزئی‌نگری، تصویر، ورود به متن داستان، فراروی از واقعیت و عادت شکنی، تناقض، ایجاز، تشبیه و استعاره به کار رفته است که نگاه ما به ساختمان و ترکیبات آن، و طرز قرار گرفتن این نوزده کلمه خواهد بود.

۱- توضیح متن

من اول شخص که روایت‌کننده‌ی این داستان است، دوش (دیشب - شب) به کارگاه کوزه‌گری می‌رود. می‌بیند که دوهزار کوزه بایکدیگر به گفت‌وگو نشسته‌اند. یکی از کوزه‌ها ناگهان به حالت طغیان می‌رسد، فریاد می‌کشد و آن پرسش فلسفی ازلی - ابدی کجایی انسان را در برابر خالق، سر می‌دهد. زمان: دوش - دیشب - شب مکان: کارگاه کوزه‌گری شخصیت: من اول شخص و کوزه‌هایی که حرف می‌زنند (مخلوقات ساخته‌ی ذهن نویسنده‌ی داستان).

۲- ساختار کلی

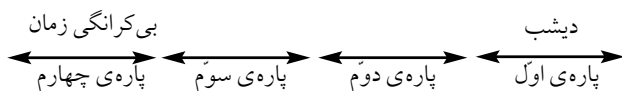
«میشل کویی پرس» در نوشته‌ای تحت عنوان «روش تحلیل ساختاری داستان» به نقل از مقدمه‌ای بر تجزیه‌ی ساختاری داستان «رولان بارت» و دیدگاه‌های «تودوروف» داستان را چنین توصیف می‌کند: «کمترین دسیسه‌ی کامل عبارت است از انتقال از یک حالت پایدار به حالت پایدار دیگر. یک داستان با یک وضعیت پایدار شروع می‌شود که نیروی آن را برهم می‌زند. در نتیجه حالتی ناپایدار به وجود می‌آید. با انجام فعالیت در جهت عکس، یک حالت پایدار مجدداً برقرار می‌شود. حالت پایدار

در کارگاه کوزه‌گری رفته دوش دیدم دوهزار کوزه گویا و خموش ناگاه یکی کوزه برآورد خروش کو کوزه‌گر و کوزه‌خر و کوزه‌فروش

صادق هدایت در کتاب باارزش «ترانه‌های خیام» ما را با دو شخصیت خیام آشنا می‌سازد: خیام شاعر و خیام فیلسوف. او با همه‌ی تیزبینی‌اش آن چنان مجذوب این دو شخصیت می‌گردد که خیام داستان‌نویس را فراموش می‌کند. در صورتی که اگر از این دو شخصیت بگذریم با خیام دیگری سروکار خواهیم داشت که خالق فراواقعی‌ترین و کوتاه‌ترین داستان‌های جهان در قالب رباعیاتش می‌باشد و همین، هنر او را به اوج رسانده و شهره‌ی خاص و عام کرده است.

پس، از این به بعد، در این نوشته ما با خیام داستان‌نویس سروکار خواهیم داشت. خیامی که هرکدام از داستان‌هایش ساختمانی مخصوص به خود دارد.

بررسی ما، در مورد یکی از کلیدی‌ترین داستان‌های اوست. داستانی که این فیلسوف و معمار ادبیات، قریب به هزار سال پیش با نوزده کلمه بنا نهاده و ساختمانی رفیع و شگفت، آفریده است. شاید امروزه بتوانیم گوشه‌ای از رمز جاودانگی این میراث کهن را از زیر غبار پیدا کرده تادری تازه به رویمان گشوده گردد اما هنوز ناگفته‌های بسیاری برای کاشفان تشنه باقی خواهد ماند. پس؛ اغراق نخواهد بود اگر بگوییم که خیام در این داستان نوزده کلمه‌ای با تراکم اندیشه و خردورزی، هنر، خلاقیت، نوآوری و تخیل، شاهکار خلق کرده است. از هر طرف که به آن بنگریم شکل خاص خود را دارد و می‌توان بسیاری از ویژگی‌های یک داستان کوتاه را در



پاره‌ی اول: حضور راوی داستان در کارگاه و خالی بودن آن از انسان و کوزه‌گر - کوزه‌خر - کوزه‌فروش.

پاره‌ی دوم: دوهزار کوزه‌ی مخلوقات داستان نویس با هم در گفت‌وگو هستند.

پاره‌ی سوم: یکی از مخلوقات داستان نویس طغیان می‌کند.

پاره‌ی چهارم: پرسش آن کوزه‌ی مخلوق، کجاست (کوزه‌گر، کوزه‌خر، کوزه‌فروش)

توضیح: وقتی این پرسش صورت می‌گیرد زمان و مکان از دوش و کارگاه کوزه‌گری فراتر می‌رود تا به بی کرانگی برسد.

۳- بررسی زمان: شب - دوش

در اساطیر یونان آمده است که خواب برادر مرگ است. این گفته به این معنی است که خواب و مرگ نمود ناآگاهی اند و باید از آن پرهیز کرد و به بیداری گذراند. در مکاشفات یوحنا آمده که هر کس گوش شنوا دارد از خواب سنگین برخیزد. و خداوند به پیامبر فرمان می‌دهد که جز اندکی نخوابد و شب را به پای دارد. این همه تأکید بر شب بیداری و نکوهش خواب نشان‌دهنده‌ی این واقعیت است که اندیشمند وقت را به بیداری کامل و مکاشفه بگذراند.

زمان، به دو وضعیت کلی شب و روز است و خواب در شب صورت می‌گیرد. اما چرا با خواب که در شب واقع می‌شود این گونه برخورد می‌گردد و ما به خیام و داستان کوتاه او در شب چگونه باید نگاه کنیم: طبق منطق و تجربه می‌آییم بین شب و روز برای دو گروه از مردم یعنی عوام و خواص مرزبندی می‌کنیم. اکثریت مردم برای معاش در روز کار می‌کنند و شب را می‌خوابند. شب که خواب در آن صورت می‌گیرد، برای آن‌ها برادر مرگ می‌شود. پس «شب را به پای دارید» برای چه کسانی است؟ این گفته برای خواص است و خواص برگزیدگان هستند. فلاسفه، پیام‌آوران و متفکران اند؛ چرا که در شب، بیداری آن‌ها شروع می‌شود و شب، زمان

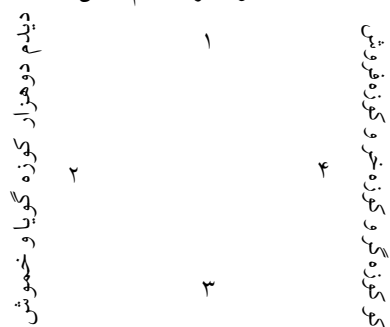
دوم مشابه حالت پایدار اول است اما آن دو هرگز همسان نیستند. بنابراین در داستان دو نوع حادثه وجود دارد: اول؛ حادثی که یک حالت را (پایدار یا ناپایدار) شرح می‌دهد. دوم؛ حادثی که انتقال از حالتی به حالت دیگر را شرح می‌دهد. با وجود این داستان می‌تواند فقط قسمتی از این منحنی را عرضه کند. بدین معنی که یک داستان قادر است فقط انتقال از یک حالت پایدار به یک حالت ناپایدار یا برعکس را شرح دهد. در هر حال می‌بایست دو نوع حادثه‌ی یک داستان را از هم تمیز داد. یعنی توصیف یک حالت و توصیف انتقال از حالتی به حالت دیگر.

تودوروف بعدها از اولی تنها به عنوان توصیف و از دومی به عنوان روایت یاد می‌کند که هر دو در داستان سهیم‌اند. توصیف به تنهایی می‌تواند وجود داشته باشد اما داستان کامل همیشه شامل یک حداقل توصیف است، دست کم از دو حالت ابتدایی و انتهایی.^۱

با توجه به مجموع سه دیدگاه ساختارشناسی داستان کوتاه امروز، به سادگی می‌توانیم قسمت‌های مختلف داستان مورد بحث را تجزیه و تحلیل کنیم:

ساخت این داستان از نظر شکل، دورانی است. از نقطه‌ای که شروع می‌شود به همان نقطه ختم می‌گردد؛ منتها پس از دگردیسی و طی مسیری بحرانی، هر پاره‌ی آن با پاره‌ی دیگر از جهتی در تضاد و از طرفی در رابطه است. ساختمان و تعادل آن را تضاد و وحدت می‌سازد.

در کارگاه کوزه‌گری رفتیم دوش



ناگاه یکی کوزه برآورد خروش

تفکر، تأمل و جست‌وجوی اندیشمندان است. در شب، باید بیشتر چشمشان را باز کنند. دو تا چشم دیگر هم باید قرض کنند تا در تاریکی بهتر ببینند. نهایت این است که در شب چشم خرد گشوده می‌گردد. نویسندگان، بیشتر در شب می‌نویسند.

خیام که فیلسوف، اهل اندیشه و تأمل است، شب به کارگاه کوزه‌گری می‌رود تا بیداری و حضور خودش را به رخ بکشد و بعد انگشت اشاره را به سوی دوهزار کوزه‌ی مخلوق خود نشانه برود تا ما آن‌ها را ببینیم. کوزه‌گر، کوزه‌خر و کوزه‌فروش که جزو دسته‌ی اوّل هستند و اکثریت مردم‌اند، به خوابی که برادر مرگ است فرو رفته‌اند و حالا دیگر در کارگاه کوزه‌گری انسانی از دسته‌ی اوّل نیست تا کوزه‌ها در سایه‌ی او قرار گیرند و دیده نشوند. پس، کوزه‌ها جای خالی انسان را پر می‌کنند و برجسته می‌گردند و از شخصیتی درجه‌ی دوّم به شخصیت درجه‌ی اوّل تبدیل می‌شوند تا موضوع اصلی بحث خیام فیلسوف که روایت‌کننده‌ی داستان است، گردند. البته در پس‌زمینه‌ی زمان و مکان، رابطه‌ی بین کوزه‌ها و انسان (خالق و مخلوق) همچنان محفوظ خواهد ماند.

و چرا دیشب؟

«دوش به کارگاه کوزه‌گری رفتم» جمله‌ی بسیار بسیار ساده‌ای است و «دوش رفتم»، گذشته‌ی ساده است. داستان‌نویس برای حفظ نزدیکی و تازگی زمان اتفاق در داستان «دیشب» را انتخاب می‌کند. وقتی که نزدیک به هزار سال پیش می‌گوید: «دیشب»، با به‌کاربردن این کلمه، واقع‌ی داستان به همراه زمان می‌آید و هرچه بیشتر در طول زمان حرکت کنیم، دیشب هم از پشت سر، با ما خواهد آمد. در حقیقت داستان‌نویس طول زمان را از بین می‌برد تا نزدیکی تازگی و در نتیجه طراوت داستان را برای ما حفظ کند.

۴- دیدگاه‌های پست‌مدرنیستی (بازی با متن)

گفتیم که شخصیت‌های این داستان، دو دسته‌اند. من اوّل شخص (راوی) و کوزه‌هایی که مخلوق داستان‌نویس

هستند و با یکدیگر به گفت‌وگو نشسته‌اند.

گفت‌وگوی کوزه‌ها با یکدیگر طبیعی است چرا که هم جنس و هم‌زبان هستند. اما این که راوی داستان به کارگاه کوزه‌گری می‌رود و یکی از کوزه‌های مخلوق خودش از جمع کوزه‌ها جدا می‌شود و از او سؤال می‌کند، همین‌جا نقطه‌ی تلاقی این دو دسته شخصیت با دو جنس متفاوت است؛ کوزه و راوی داستان. آن کوزه در برابر چه کسی جز خالق خودش می‌ایستد و از چه کسی جز راوی اوّل شخص که نویسنده‌ی داستان است، سؤال می‌کند؟

این جاست که می‌بینیم نویسنده به داخل داستان قدم می‌گذارد، کوزه‌جان می‌گیرد و از داستان بیرون می‌آید (از میان گفت‌وگوها) و خالق و مخلوق با یکدیگر روبه‌رو می‌شوند.

۵- جزئی‌نگری و واقعیت‌پنداری

داستان‌نویس با پرهیز از آوردن کلمات و اسم‌های مبهم، کلی، نامشخص، سربسته و جزئی‌نگری مثل کارگاه، دوش، کوزه‌گر، کوزه‌خر، کوزه‌فروش ناگاه، دوهزار کوزه، گویا، خموش به جنبه‌هایی از واقعیت‌پذیری داستان کمک می‌کند. از طرفی وقتی که می‌گوید: «دیدم دو هزار کوزه» و با قاطعیت و یقین می‌گوید و جای هیچ‌گونه شک و تردیدی هم برای خواننده باقی نمی‌گذارد، در اصل به قلب واقعیت می‌رود و باورپذیری را در خواننده برمی‌انگیزد و تضمین می‌کند. به خواننده این احساس دست می‌دهد که روایت‌کننده‌ی داستان رفته است و دقیقاً تمام کوزه‌ها را یکی یکی شمرده است. البته و به طور خاص، در ادب کهن «هزار» عدد کثرت است؛ یعنی، آن‌چه قابل شمارش نیست. نمونه‌های زیادی مثل هزارستان و هزار افسان و... داریم.

۶- تصویر

نقد نو‌نگاهی تازه و ملموس نسبت به نقد کلاسیک درمورد تصویر دارد: کلمه یا مجموعه کلماتی که تجربه‌های حسی را در ذهن برمی‌انگیزند. البته این کلمات باید بیانگر ویژگی‌های انضمامی و نه انتزاعی باشند.

به طور کلی از طریق زبان است که تصویر ساخته می‌شود و خواننده داستان را در برابر چشمانش می‌بیند. گرایش نویسندگان معاصر در به‌کارگیری زمان حال، از همین جانشی می‌شود. با این حساب وقتی که داستان مورد بحث را می‌خوانیم از طریق کلمات آن در ورای زمان به کارگاه کوزه‌گری می‌رویم. زمان، مکان و شخصیت‌ها برای ما شکل می‌گیرند و عینیت می‌یابند. فضا ساخته می‌شود و این گرایش به تمام این داستان برای ما قابل حس می‌گردد. تا حدی که خودمان جزئی از داستان می‌شویم و به جای راوی می‌نشینیم و آنچه را در طول آن اتفاق می‌افتد، تماشا می‌کنیم. حتا در گفت‌وگوی کوزه‌ها شرکت می‌جویم. این امر ممکن نمی‌شود مگر به همت هنر تصویر که همان معماری و انتخاب درست کلمات است.

۷- فراروی از واقعیت و عادت شکنی

نقد روان‌شناختی از طریق اثر به خالق اثر می‌رسد. زیبایی‌شناسی به خود اثر نظر دارد.

زمینه‌های اجتماعی که باعث خلق اثر می‌گردد، نقد جامعه‌شناسی را توجیه می‌کند و خواننده غالباً به قیاس خودش یک اثر هنری را می‌سنجد که آن نقد واکنش خواننده یا به نظر «رولان بارت» مرگ مؤلف نام دارد.

بعد از مرگ مؤلف خواننده انتظار دارد که نویسنده برای او مسائل نامعمولی را به میراث گذاشته باشد و دست به آشنایی‌زدایی زده باشد تا او را متعجب کند. یکی از اساسی‌ترین وظیفه‌ی ادبیات به تفکر و تعجب واداشتن خواننده است. این عمل را نویسنده با تخیل و خلاقیت خود می‌سازد تا خواننده را دچار شگفتی کند و تخیل یعنی دروغ؛ استفاده از عناصر واقعی در ساختن بر ضد واقعیت. داستان‌گویان موفق، دروغ‌گویان بزرگی مثل شهرزاد هستند که در شاهکارهایشان دروغ آنقدر عظیم است که هیچ‌کس به آن شک نمی‌کند و آن را غیرواقعی نمی‌پندارد.

در این داستان در سه محور عمده اما کاملاً متفاوت، آشنایی‌زدایی در زمان، در شخصیت و در حرکت و پرسش صورت می‌گیرد که این؛ نبوغ، هوشمندی و خلاقیت نویسنده

را می‌رساند.

۱- نویسنده شب به کارگاه کوزه‌گری می‌رود. یعنی درست زمانی که کارگاه کوزه‌گری تعطیل است و کوزه‌گر و کوزه‌خر و کوزه‌فروش مثل همه‌ی مردم به خواب فرو رفته‌اند.

۲- در آن‌جا شخصیت‌هایی را می‌سازد که تا قبل از آن وجود نداشته‌اند. (کوزه‌هایی که حرف می‌زنند).

۳- یکی از شخصیت‌ها حالت سکون و تعادل قبلی را به هم می‌ریزد و فریاد می‌کشد.

قبل از این، به دو نوع شخصیت در این داستان اشاره شد. من‌اول شخص و کوزه‌هایی که صحبت می‌کنند. با من‌اول شخص کاری نداریم زیرا که برای ما شناخته شده است اما مهم‌ترین و ملموس‌ترین چیزی که در این داستان می‌بینیم خلق کوزه‌هایی است که حرف می‌زنند و شخصیت‌هایی به اسم کوزه‌های گویا و خموش برای ما قابل تأمل و بررسی می‌شوند: این موجود دوزیست؛ یعنی کوزه‌ی تکامل یافته؛ کوزه‌ی به‌اضافه‌ی انسان؛ و یا ترکیبی از انسان و کوزه فقط می‌تواند حاصل ذهنی خلاق باشد. ما که عادت داریم تنها حرف زدن انسان را باور داشته باشیم، وقتی با کوزه‌ای روبه‌رو می‌گردیم که حرف می‌زند، دچار حیرت می‌شویم. در حقیقت بر ضد عادت‌های ما حرکت شده است. داستان‌نویس این واقعیت جدید را با چنان قاطعیتی بیان می‌کند که صدای کوزه‌ها را نه تنها در سرتاسر این داستان بلکه از ذره‌ذره‌ی خاک، هنوز که هنوز است، می‌شنویم.

و چرا روایت‌کننده‌ی داستان شب به کارگاه کوزه‌گری می‌رود. مگر نمی‌داند که انسانی در آن‌جا نیست و کارگاه تعطیل است. ما، به این جای خالی انسان عادت می‌کنیم که می‌بینیم در گفت‌وگوی کوزه‌ها شرکت کرده‌ایم. به این موجود جدید در وضعیت تازه خومی‌گیریم که می‌بینیم یکی از میان دو هزار کوزه بلند می‌شود و چرت همه را پاره می‌کند و این فراروی وارد بحرانی‌ترین مرحله‌ی خود می‌شود و با آن سؤال «کجایی» به انفجار می‌رسد و همه را متوجه این واقعیت جدید می‌کند و پای میلیارد‌ها بشر به میان کشیده می‌شود. در این جاست که تازه ما با فلسفه آشنا می‌شویم و شگفتی مان به

اوج خود می‌رسد وقتی متوجه می‌گردیم که در اصل کوزه‌گر، کوزه‌خر و کوزه‌فروش وجود نداشته‌اند.

۸- تناقض

به هر صورت، به هر شکل و از هر طرف که به اجزا و پاره‌های این داستان بنگریم و آنها را با هم مقایسه کنیم، با تناقض و تضاد روبه‌رو خواهیم شد: شخصیت‌ها؛ از نظر جنس، تعداد، شکل و ظاهر، موقعیت، شرایط و زمان، همه‌وهمه در تضاد قرار می‌گیرند.

جنسیت = انسان و کوزه

تعداد = انسانی در کارگاه وجود ندارد، راوی در کارگاه است. یکی و دو هزارتا

شکل و ظاهر = انسان با کوزه

موقعیت = گویا و خموش. مخلوق از خالق خود می‌پرسد.

شرایط = خروش برداشتن در برابر حالت سکون

زمان = در محدودیت شب و روز و بی‌کرانگی زمان

پاره‌ی اوّل: شب است. روایت‌کننده‌ی داستان در کارگاه حضور دارد اما از این که کوزه‌گر و کوزه‌خر و کوزه‌فروش در کجا هستند صحبتی به میان نمی‌آورد.

پاره‌ی دوّم: دو هزار کوزه‌ی مخلوقات داستان نویس پدیدار می‌شوند. جنس انسان پاره‌ی اوّل با پاره‌ی دوّم یکی نیست.

پاره‌ی سوّم: یکی از مخلوقات داستان نویس از میان دو هزار تا بلند می‌شود.

پاره‌ی چهارم: پرسش کجایی کوزه‌گر، کوزه‌خر و کوزه‌فروش را مخلوق نه تنها از خالق خود، راوی داستان، که از میلیاردها بشر سؤال می‌کند.

۹- ایجاز

در بحث ایجاز به دو مسأله باید پرداخته شود؛ یکی مقایسه‌ای عام بین رباعی که کلّ وجودش را ایجاز تشکیل داده و دیگر داستان مینی‌مالیستی که ایجاز مهم‌ترین مشخصه‌ی آن به شمار می‌رود و این دو، در این وجه به هم نزدیک می‌شوند و شباهت دارند. و دیگر، شکل خاصّ ایجاز در داستان مورد

بحث‌مان.

اگر امروزه مینی‌مالیسم که حاصل جامعه‌ی مدرن و صنعتی است و یکی از مهم‌ترین جنبش‌های هنری قرن بیستم است که در اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ در نیویورک شکل گرفت، بیش از حد بر ایجاز، تصویر و پیراستگی اثر ادبی تأکید دارد، رباعی اضافه بر این‌ها پیچیده‌ترین قالبی است که با منطق سروکار دارد و داستان نویس عصاره‌ی دنیای عظیم خود را به صورتی کاملاً فشرده و موجز در آن می‌چکاند تا خلاقیت و هنر خود را به نمایش درآورد. رباعیات خیّام نه تنها ویژگی‌های کامل یک اثر هنری مینی‌مالیستی را داراست بلکه در بیان ایده‌های فلسفی و پرداختن به مسائل بنیادی بشر و هستی، از آن بسیار جلوتر است و در جهان ما می‌توانیم مدعی این باشیم که هزار سال از مینی‌مالیسم پیشروتر و متکامل‌تر بوده و هستیم.

رباعی در بین انواع شعر پارسی، از نظر ساختمان موجزترین کلام است و خیّام نبوغ خود را در داستان‌هایش با نهایت استادی نشان می‌دهد، به طوری که برای او شهرتی عالم‌گیر می‌آورد. داستان‌هایی که چکیده‌شان حضور انسان و سرای سپنجی است. انسان ازلی-ابدی. چه به صورت فرد و چه به صورت اجتماع در چرخه‌ی انسان - خاک - انسان؛ و این فلسفه‌ی اوست.

ایجاز هم به معنی کلامی و هم به معنی ساختی‌اش درون داستان مورد بحث ما، به اوج خود می‌رسد. کلامی از آن جهت که هیچ دوباره‌گویی و یا تکرار در افعال و حرکات راوی و یا شخصیت‌ها به چشم نمی‌خورد و ساختی از آن بابت که نمی‌آید و به ما بگوید که چون شب است، کوزه‌گر و کوزه‌خر و کوزه‌فروش رفته‌اند تا بخوابند. این اصل همان چیزی است که همین‌گویی به ما می‌گوید: «آن چه را که خواننده می‌داند از داستان‌ات حذف کن».

پس، داستان‌نویس از طریق حذف یک زبان، یعنی حذف انسان در شب، از طریق کوزه‌ها، دوباره به انسان برمی‌گردد. یک بار دیگر به پرسش کجایی انسان در پاره‌ی چهارم نگاه می‌کنیم؛ این پرسش از نوع کجایی انسان در پاره‌ی اوّل بسیار عمیق‌تر و فراتر است. زیرا نبودن انسان در کارگاه و در

شب، برای خواب و موقتی است. در یک سیکل محدود زمانی است. همین به دنبال کجایی انسان در پاره‌ی چهارم است که نهایت ایجاز را می‌رساند. منِ راوی را از پاره‌ی اوّل داستان حذف می‌کند. این منِ راوی در پاره‌ی چهارم به دنبال آن جواب به انفجار می‌رسد. انفجاری که یک نفر را در هزاران پاره‌ی دیگر تکرار می‌کند تا به بی‌نهایت انسان برسد. از خواب و حتّاً جایگاه تاریخی او هم فراتر می‌رود و به دنبال جایگاه فلسفی اوست: خاک-انسان-خاک. و این چرخه‌ی همه‌زمانی-همه‌مکانی، در ابدیت امتداد می‌یابد.

۱۰- تشبیه

تشابه نوعی شباهت‌سازی برای نشان دادن عظمت، بزرگی، موقعیت و شرایط اشیاء، موجودات و انسان است. نوعی مقایسه، معیار، محک، سنجش و نسبت است. خیّام در اکثر داستان‌های کوتاهش تشابهی بین انسان و کوزه برقرار می‌سازد. کوزه و انسان در دو مورد کلی؛ یعنی جوهره و شکل به هم می‌رسند. جوهره و ذات انسان و کوزه در نهایت از خاک است.

شباهت انسان با کوزه در شکل:

انسان	کوزه
دهان	دهانه
لب	لبه
گردن	گردن
دست	دسته
شکم	شکم
پا	پایه

البته در این داستان اساسی‌ترین تشبیه شباهت بین خالق و مخلوق یعنی کوزه‌گر و کوزه هم هست.

۱۱- استعاره

مهمترین استعاره‌ی این داستان، جانشین اجتماع دو هزارتایی کوزه به جای انسان است و فرافکنی نویسنده از طریق همین جانشینی کوزه‌ها صورت می‌گیرد. در اصل خیّام

به وسیله‌ی کوزه‌ها خودش را بیان می‌کند و بیرون می‌ریزد و با خودش حرف می‌زند و این جانشینی آنقدر ماهرانه صورت می‌گیرد و حرف زدنشان طبیعی است که خواننده (بیننده) اصلاً فکر نمی‌کند که در جهاتی مستعار و در جمع کوزه‌ها قرار گرفته است. بلکه خیال می‌کند که در یک تجمع عظیم، در روز محشر شرکت کرده است.

اگر هنوز هم حوصله به خرج دهیم و تخیل مان را از این داستان دریغ نکنیم؛ از این داستانی که سرتاسر آن همه‌اش بحران است و مدام نویسنده ما را بر ضدّ عادت‌هایمان می‌شوراند و آنقدر ماهرانه غافلگیرمان می‌کند، مسلماً تازه‌های دیگری را هم کشف خواهیم کرد.

و حالا به راستی آن یک نفری که ناگهان خروش برمی‌دارد و بحران زده‌ترین فرد بشر است، کیست؟ آن یک نفر همان کسی است که از میان دو هزار نفر بلند می‌شود و شک می‌کند و سر به طغیان می‌زند و همه چیز را به هم می‌ریزد. همان کسی که دوش به کارگاه کوزه‌گری رفته و دست ما را هم گرفته و با خودش برده است. همان منِ راوی است. منِ شاعر. منِ فیلسوف. خیّام. خیّام داستان‌نویس.

۱- روش تحلیلی داستان کوتاه، میشل کویی پرس، ترجمه‌ی احمد کریمی حکاک، مفیدی، شهریور ۱۳۶۶